

چه کسی یا چه چیزی زندگی من را اداره می کند؟

غلاطیان ۲، ۱۶ - ۲۱

می دانیم که انسان نه با اعمال شریعت، بلکه با ایمان به عیسی مسیح پارسا شمرده می شود. پس ما خود نیز به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا با ایمان به مسیح پارسا شمرده شویم و نه با اعمال شریعت، زیرا هیچ بشری از راه انجام اعمال شریعت پارسا شمرده نمی شود.

17 اما اگر در حالی که در پی پارسا شمرده شدن به واسطه مسیح هستیم، معلوم شود که گناهکاریم، آیا این بدان معنی است که مسیح خادم گناه است؟ به هیچ روی 18! زیرا اگر آنچه را که خود ویران کردم از نو بنا کنم، در آن صورت نشان می دهم که به شریعت نافرمانم 19. زیرا من به واسطه خود شریعت، نسبت به شریعت مردم تا برای خدا زیست کنم 20. با مسیح بر صلیب شده ام، و دیگر من نیستم که زندگی می کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می کند؛ و



این زندگی که اکنون در جسم می کنم، با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به خاطر من داد 21. فیض خدا را باطل نمی شمارم، زیرا اگر پارسایی از راه شریعت به دست می آمد، پس مسیح بیهوده مرد.

کشورهایی در جهان وجود دارند که در آنها افراد به هیچ وجه حق برای تصمیم گیری ندارند. نه در مورد اینکه چه کسی باشند و نه اینکه چگونه زندگی کنند. به عنوان مثال، در برخی از کشورهای مسلمان، افراد خود به خود مسلمان می شوند، و امکانی غیر از آن وجود ندارد. بنابراین والدین حق ندارند برای دختر یا پسر خود نامی از فرهنگ خودشان انتخاب کنند، چون این نام باید حتماً یک نام اسلامی باشد. پس از آن چیزهای دیگری نیز به عنوان یک برنامه تمام زندگی فرد را اداره می کند. و فرد باید همانطور که اسلام حکم می کند زندگی کند. هیچ تغییری در آن وجود ندارد. بر عکس در آلمان، قانون نمی خواهد محدودیتی برای زندگی شخصی تعیین کند. اعتقاد بر این است که حق تصمیم گیری برای شخص حقی است که دولت اصلاً نمی تواند یا نباید آن را متزلزل کند. به عنوان مثال، در ۱۲ آوریل ۲۰۲۴، تصویب شد که افراد نیز می توانند جنسیت خود را انتخاب کنند. در این مورد نمی توان تضاد بزرگتری با کشورهای مسلمان مشاهده کرد. در یک کشور، دولت در مورد هر چیزی که فرد هست و انجام می دهد تصمیم می گیرد. و در کشور دیگر، آزادی حتی بالاتر از طبیعت است. زیرا طبق قانون ۱۲ آوریل، فرد باید جنسیت خود را تعیین کند،

حتی اگر خداوند در بدو تولد چیز دیگری را تعیین کرده باشد. یک سوال مهم در پس زمینه همه اینها وجود دارد. و آن این است که من کیستم؟ و چه چیزی هویت من را مشخص می کند؟ حالت یا آرزوی دلم یا قانون یا چیزی دیگری؟ به نظر من نه دولت و نه قلب فرد مشاوران خوبی هستند و این می تواند به تباهی منجر شود. در اول جهان اینطور نبود. در آغاز جهان هیچ تناقضی بین هستی و هویت فرد وجود نداشت. در آغاز، خداوند به آدم و حوا هویتی داد که با اراده آنها منافات نداشت. آنها مورد محبت خداوند بودند و اراده شان با خواست خدا هماهنگ بود. اما به دلیل نفوذ شر، این آدم و حوا خود را از خدا جدا کردند. آنها می خواستند خود را مستقل و بالاتر از خدا قرار دهند و بدین ترتیب خود و فرزندانشان را به ورطه فرو بردند. از آن زمان، ما انسان ها با خودمان در تضاد بوده ایم، از آن زمان این سوال را از خود پرسیده ایم: در واقع ما کیستیم؟ این سوال در مرکز متن خطبه امروز قرار دارد. اولین مسیحیان گمراه شدند. آنها مسیحی بودند اما هنوز می خواستند طبق قانون قدیمی زندگی کنند. آنها می خواستند از یک طرف یهودی مذهبی و از طرف دیگر مسیحی باشند. آنها نمی فهمیدند که خدا از طریق عیسی مسیح برای ما انسان ها هویت کاملاً جدیدی ایجاد کرده است. و این دقیقاً سردرگمی و بحران هویت مسیحیان اولیه بود. آنها نمی دانستند که مسیح یک هویت کاملاً جدید می دهد. آنها فکر می کردند که ایمان به مسیح صرفاً یک قانون متفاوت است که می تواند به نحوی با قانون قدیمی ترکیب شود. برای یهودیان آن زمان، این کافی نبود که مسیح به طور کامل برای گناهانشان مرده بود، آنها می خواستند بدانند که مردم با تصمیم خود در کجا نقش خواهند داشت. پس باید چیز دیگری به مسیح اضافه می شد. اما دقیقاً در همین نقطه است که مردم درگیر تصمیم هایشان یا کارهای ظاهراً خوبشان می شوند و همه چیز شروع به فرو ریختن می کند. پولس بایستی اعتراض می کرد.. او از طریق زندگی خود آموخته بود که انجام کارهای خوب کافی نیست. خود خدا باید وارد می شد. داستان خدا باید بخشی از داستان زندگی ما باشد. و ما باید با تمام وجود مان و با تمام هویت مان بمیریم و دقیقاً به همین ترتیب باید در عیسی به عنوان افراد جدید برای زندگی تازه برخیزیم. داستان تحقق هویت ما تجسم عیسی است. و از هنگامی که عیسی واقعاً انسان شد، دوباره هویت خود را به عنوان انسان پیدا می کنیم. بنابراین، این خودشناسی نیست که مهم است، بلکه تحقق عیسی در زندگی ما است. در عیسی مشخص می شود که ما کی هستیم و خدا از ما چه می خواهد. از آن به بعد پولس فقط می گفت: «من در مسیح هستم!» و وقتی پسر خدا انسان شد، با ما یکی شد! من می دانم که بسیاری از اعضای کلیسای ما مسلمان به دنیا آمده اند. به همین دلیل در شناسنامه آنها یک نام اسلامی وجود دارد. بسیاری از این اعضای کلیسا می گویند که در این مورد چاره ای نداشتند و به همین دلیل به دنبال هویت جدید و زندگی جدید هستند. البته آزادی فرد از اولویت بالایی برخوردار است. همه می خواهند برای خود تصمیم بگیرند و می خواهند زندگی، شغل و خانواده خود را بدون دخالت دیگری شکل دهند و در صورت امکان بدون مزاحمت دولت زندگی کنند. این آزادی فرد در واقع دارایی بسیار ارزشمندی است که باید از آن محافظت کنیم و به آن احترام بگذاریم. حتی اگر فکر می کنیم مردم اشتباه می کنند، نباید به آنها دیکته کنیم که چه کاری باید انجام دهند یا نباید انجام دهند. و با این حال متوجه می شویم که حتی افرادی که در آزادی به دنیا می آیند

و تمام آزادی تصمیم گیری را دارند، با محدودیت های درونی و با ناراحتی و غم مواجه می شوند. همه آنها به دنبال معنای زندگی و خوشبختی هستند. و همچنین به نظر من در مورد افرادی که آزادی کامل در تصمیم گیری خود دارند نیز چنین است. به نظر من مشکل هویت ما و جستجوی خودمان عمیق تر از این است. این به هیچ وجه در دولت یا در گذشته شخصی ما وجود ندارد. مشکل این است که هویت ما از ابتدا شکسته شده است.

من یک تیوب لاستیک دو چرخه در خانه دارم. این تیوب دست کم ۱۰ سوراخ دارد که با وصله تعمیر شده اند. در یک تور دوچرخه سواری ویژه، من تیوب یدکی نداشتم و چون سطح جاده به خصوص بد بود، تیوب مدام خراب می شد. هر چه بیشتر ادامه می دادم، بیشتر مشخص می شد که این تیوب با سوراخ ها ی زیادی که با وصله پوشیده شده بود نامناسب است. وصله ها نتوانستند کاری انجام دهند. ما انسان ها کمی شبیه این تیوب دو چرخه هستیم. مهم نیست چقدر خوب باشیم و هر چه تلاش کنیم، همیشه یک سوراخ آزاردهنده در زندگی ما ظاهر می شود. حتی اگر سوراخ فقط یک سوراخ کوچک باشد، دیر یا زود تمام هوا از آن سوراخ کوچک خارج می شود. خب... ما می توانیم سوراخ را وصله کنیم. ما این کار را بارها و بارها با قدرت خودمان انجام می دهیم. بیشتر اوقات ما انسانها آنقدر بی خرد هستیم که فقط سوراخ را از دیگران پنهان می کنیم. وقتی این کار را انجام می دهیم می گوئیم: "مهم این است که هیچ کس متوجه اشتباه مان نمی شود" دقیقاً مانند کسی است که در هنگام خرابی تیوب فقط می خواهد به رانندگی ادامه دهد! ممکن است شخص مقابل با تمام وجود تلاش کند تا این سوراخ را وصله کند. و هر کسی که تا به حال سعی کرده است وصله دوم را روی یک وصله ی قدیمی قرار دهد، می داند که چنین کاری چقدر آزاردهنده و بیهوده است. دقیقاً در مورد ما انسانها هم همینطور است. ما همیشه سعی می کنیم اشتباهاتمان را خودمان اصلاح کنیم. اما این اصلاً کار نمی کند و همیشه به شکست کامل منجر می شود! پولس خیلی واضح به ما می گوید. باید چیز جدیدی وجود داشته باشد. مسیح باید هویت جدید ما انسانها باشد. ما باید شلوغی قدیمی زندگی خود را کنار بگذاریم و چیزی کاملاً جدید خلق کنیم. و نکته شگفت انگیز این است که ما مجبور نیستیم قبل از آمدن به عیسی، قید و بندهای قدیمی زندگی خود را اصلاح کنیم. ما فقط می توانیم همینطور که هستیم بیایم. لازم نیست ابتدا زندگی خود را تحت کنترل داشته باشید تا مسیح بتواند در کنار شما باشد. قبل از اینکه بتوانید مسیحی شوید لازم نیست خودتان را پیدا کنید. عیسی دقیقاً به خاطر این دلیل آمد که نمی توانید زندگی خود را به تنهایی تحت کنترل درآورید! و چون بدون او هویت واقعی خود را از دست داده اید، لازم نیست قبل از آمدن به مسیح، اعتیاد به مواد مخدر یا مشکلات زناشویی خود را حل کنید. نه! مسیح دقیقاً به این دلیل به سراغ شما آمد که در غیر این صورت زندگی شما تباه می شد. و نکته ی شگفت انگیز این است که ما هویت خود را در مسیح از دست نمی دهیم، بلکه آن را فقط از طریق مسیح می یابیم! این زندگی جدید در مسیح بر کل زندگی مان تأثیر می گذارد. عواملی که در غیر این صورت بسیار حیاتی هستند مانند ثروت، سلامت، ملیت، جنسیت، یا موقعیت اجتماعی به اندازه بودن من در مسیح ارزشمند نیستند. و این عیسی از من محافظت می کند. همانطور که شهروندان کشوری خاص می توانند انتظار حمایت دولت را داشته باشند، عیسی نیز از من در برابر قدرت شیطان، گناه و در نهایت از مرگ

محافظت می کند. با وجود همه ی چیز های که ممکن است برای من و در زندگی ام اتفاق بیفتد، می دانم
چه کسی هستم: من شخصی هستم که برای مسیح مرده ام. و من یک مسیح برخاسته هستم. این زندگی
من را تعیین یا اداره می کند. آمین